

رابطه فرد و جامعه در اسلام

<?xml encoding="UTF-8?">

یکی از مباحثی که در رابطه با جامعه و مسائل اجتماعی مطرح است آن است که آیا جامعه مستقل از وجود افراد دارای هستی است و اگر جامعه وجود دارد آیا وجود او حقیقی است یا اعتباری؟ در پاسخ به سؤال فوق لازم است در آغاز دو مقدمه بیان گردد.

مقدمه اول: اثبات وجود حقیقی و مستقل برای هر چیز آن گاه میسر است که آن چیز یا محسوس باشد و یا مبرهن. برخی امور را آدمی با حواس پنجگانه احساس می کند و وجود آن ها را می پذیرد از باب مثال آب و رطوبت آن و آتش و حرارت آن را احساس می کند و می گوید وجود دارد و برخی امور را با برهان اثبات می کند و از راه آثار وجود مؤثر را مبرهن می کند و به عبارت دیگر وجود اشیاء یا با حواس اثبات می شود و یا از راه عقل استدلال می شود و وجود آن اثبات می گردد از باب مثال از راه آثار اشیاء بر وجود آن ها استدلال می شود یعنی از راه آثار بر وجود مبدء آثار استدلال می کند و وجود آن را اثبات می نماید. اگر چیزی وجود حقیقی داشت دارای آثار حقیقی است و از راه آثار به مبدء و منشأ اثر آن، علم پیدا می شود.

مقدمه دوم: ترکیب اشیاء و امور، اقسام مختلفی دارد، ترکیب حقیقی، اعتباری، صناعی، شیمیایی و اجتماعی. ترکیب حقیقی آن است اجزاء گوناگونی که از تأثیر و تأثر و فعل و انفعال آن ها اثر جدیدی ظهور کند به گونه ای که این اثر در هیچ یک از اجزاء او وجود نداشته است از باب مثال از ترکیب اکسیژن و هیدروژن آب به وجود می آید که آثار خاص خود را دارد و این آثار در اجزاء به تنهایی وجود ندارند.

ترکیب اعتباری آن است که در صورت ترکیب اجزاء گوناگون منشأ اثر جدید نباشد بلکه منشأ مجموع آثار باشد از باب مثال اگر ظروف زیادی را در یک ظرف و کیسه ای جمع کنیم و بخواهیم بر یک وسیله نقلیه ای آن را حمل کنیم. آن وسیله نقلیه تک تک این ظروف را به راحتی حمل می کرد و قدرت تحمل آن را داشت اما در برابر مجموعه آن ها این قدرت تحمل را ندارد. در این صورت این گونه نیست که این مجموعه، واحد حقیقی را تشکیل دهد که این واحد حقیقی قدرت تحمل و مقاومت آن وسیله نقلیه را تضعیف کند بلکه اثر مجموع این ظروف همانا مجموع آثار است نه اثر جدید.

بنابراین اگر صد ظرف موجود بود اکنون با اجتماع آن ها صد و یک چیز موجود نیست - خواه این موجود مفروض متمایز از هم باشد یا به عنوان کل و مرکب، همه را در ضمن خود داشته باشد - بلکه همان صد ظرف است زیرا اثر جدیدی پدید نیامده است بلکه اثر مجموع، مجموع آثار است از این رو در شمارش آثار می گوییم: صد آثار و در شمارش مبدء و منشأ اثر می گوییم صد مؤثر و مبدء اثر موجود است.

پس از بیان این دو مقدمه حال این سؤال مطرح می شود که آیا جامعه دارای وجود مستقل است یا جامعه در واقع همان افراد است، آیا ترکیب جامعه از افراد ترکیب حقیقی است یا ترکیب اعتباری؟

در پاسخ این سؤال می گوییم: آن چه در خارج وجود دارد، افراد است زیرا افراد محسوس هستند و بالاتر آن که آن چه در خارج وجود دارد افراد است و در این هیچ تردیدی نیست چه آنکه کلی طبیعی انسان وجود دارد که این کلی در واحد، واحد است و در کثیر، کثیر می باشد نه آن که کلی طبیعی در ذهن باشد و یا وجودی متمایز و جدای از افراد داشته باشد و یا این که به نحو وحدت شخصی همانند فرد خارجی، عین همه افراد باشد وگرنه لازم می

آید که واحد عین کثیر، کثیر عین واحد باشد. در حالی که این دو مقابل هم می باشند. بلکه وحدت کلی طبیعی غیر از وحدت شخصی است. از این رو می تواند عین کثیر باشد و رابطه کلی با افراد، غیر از ارتباط کل با اجزاء می باشد و تحقیق آن خارج از حوزه بحث کنونی است.

اما این که آیا جامعه نیز علاوه بر افراد وجودی مستقل دارد، خواه جدای از افراد و خواه به عنوان مجموع افراد که آحاد به منزله اجزاء حقیقی محسوب گردد و جامعه به مثابه مرکب و کل حقیقی به شمار آید در اثبات وجود حقیقی گفته شد که چند چیز با هماهنگی و اتفاق بخواهند چیز دیگری را تشکیل دهند، این ترکیب وقتی حقیقی است که از تأثیر و تأثر و فعل و انفعال اجزاء، اثر جدیدی ظهور کند که در اجزاء آن وجود نداشته است و این اثر مربوط به آن امر جدید است اما اگر از مجموع اجزاء امر جدیدی بوجود نیامده است پس وجود حقیقی ندارد بلکه وجود آن اعتباری است یعنی چیزی غیر از افراد وجود پیدا نکرده است از این رو اثر جدیدی ندارد.

در این رابطه برخی مانند مرحوم علامه طباطبائی (ره) می گویند جامعه مستقل از افراد دارای وجود حقیقی است.

نظریه استاد علامه طباطبائی (ره)

ایشان می گویند: جامعه دارای وجود حقیقی است و از چگونگی پیدایش آثار می توان به دست آورد که وجود جامعه چنین است زیرا هر یک از افراد میزان مشخصی از قدرت، اراده و سایر خواص روحی و بدنی را دارد ولی وقتی جامعه تشکیل شد و یک حکم جمعی صادر کرد، یک چیز جدید است که افراد را نیز به همراه خود می برد به گونه ای که فرد نمی تواند در جهت خلاف جامعه حرکت کند بلکه جامعه او را با خود می برد از باب مثال، در انقلاب ها، تهاجم ها، غوغاها و مبارزه ها افراد محافظه کار و ترسو نیز جذب می شوند و همراه سیر جامعه به راه می افتند چه این که در جهت عکس نیز ناامنی، ترس، دلهره و مانند آن اگر بر جامعه ای حاکم شد افراد شجاع نیز قدرت تصمیم گیری خود را از دست می دهند و این کار برد مخصوص نشان می دهد که جامعه وجودی غیر از وجود افراد دارد.

جامعه و امت اگر تصمیم خاص گرفت، مخالفین تصمیم او نیز در این محور هضم می شوند خواه در جهت خلاف باشد و خواه در جهت وفاق، در قرآن کریم نیز روی مسئله جامعه و امت تکیه شده و بسیاری از مسایل را متوجه اقوام و ملل کرده است، قرآن کریم درباره جامعه دو ابتکار اعمال کرد، ابتکار اول قرآن این است که جامعه را احیاء کرد، یعنی حیثیت اجتماعی افراد را به آنان تفهیم کرد و قوانین خود را به صورت اجتماعی تدوین نمود. ابتکار دوم در باب معرفت است که اسلام جامعه شناسی را شکوفا کرد و بر خلاف تاریخ نگاران دیگر که سرگذشت افراد را شرح می دهند قرآن کریم اصرار دارد تا قصص امت ها و اقوام را بازگو کند. و از بیان قصص و اقوام قوانینی را که حاکم بر جامعه ها است بیان نماید. ابتکار دوم باعث شد تا در اسلام افرادی مانند ابن خلدون و مسعودی به فکر تدوین جامعه شناسی بیفتند؛ در غرب یک قرن و نیم است که «اگوست کنت» مسئله جامعه شناسی را پایه گذاری کرده است، ولی پیش از آن ابن خلدون در عالم اسلام علم جامعه شناسی را تدوین کرد ریشه، ابتکار از قرآن کریم است، زیرا قرآن به استثنای انبیاء که رهبران جوامع انسانی اند قسمت مهم قصص خود را در شرح حال امت ها تلخیص می کند.

ظاهر قرآن کریم این است که برای جامعه حساب ویژه ای باز کرده و برای آن حیات، ممات، سعادت، شقاوت، اطاعت، عصیان، عزّت، ذلّت و مانند آن قائل است.

قرآن همانگونه که برای افراد زندگی و مرگ قائل است و درباره آنان می فرماید:

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (1) و «ما جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» (2) برای جامعه نیز حیات و مرگ قائل است و می فرماید: فلان جامعه زنده، و فلان جامعه مرده است و همانگونه که برای افراد سعادت و شقاوت و اطاعت و عصیان قایل است، برای امت ها نیز آن را می پذیرد و همانطور که برای افراد کتاب و نامه عمل قایل است برای امت ها نیز نامه عمل ذکر می کند. به عنوان نمونه درباره اجل امت ها فرموده است: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (3) همانطور که اگر اجل فرد فرا برسد لحظه ای تقدیم و تأخیر در آن راه ندارد اگر اجل امتی نیز فرا برسد تقدیم و تأخیر پذیر نیست.

نمونه دیگر آن که از نظر قرآن کریم مقدّسات هر امتی نزد آن امت عزیز است:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدَوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ...» (4) به بت های بت پرستان بد نگوئید که آنان نیز جاهلانه و از روی دشمنی به خدا بد می گویند. در مناظره و استدلال نباید به عقیده مخالفان بد گفت گرچه زمانی که رهبری مانند حضرت ابراهیم خلیل قیام کرد، پس از استدلال و اقامه حجت و ظهور شکست مخالفان در مناظره، و عدم تأثیر موعظه و اندرز، فرمود: «أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (5) و یا با تبر بت ها را درهم می شکند اما در حال عادی در مقابل عقاید انحرافی دیگران باید بامنطق مقاومت کرد، زیرا بدگفتن کار آسانی است و از رقیب هم برمی آید و به مقدّسات شما بد می گوید؛ همواره در محاوره با رقیبان مؤدّبانه برخورد کنید و از راه برهان و استدلال وارد شوید، تا از احترام متقابل برخوردار گردید، زیرا آنان نیز توقع احترام به اصول ارزشی خود را دارند. آنگاه می فرماید: این نهی از دشنام و عکس العمل حادث آن، اختصاص به بت پرستی و بت پرستان ندارد: «كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ» (6) بلکه مقدّسات هر امتی پیش آنان عزیز است، البته اگر راه انقلاب را طی کردید به جایی می رسید که مانند حضرت خلیل: «فَجَعَلَهُمْ جَزَاءً إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (7) بت شکنی می کنید اما راه عادی راه مناظره علمی مؤدّبانه است، زیرا مقدّسات هر امتی نزد آن امت گرامی است، از این آیه معلوم می شود هر امتی یک هدف و یک سلسله مقدّسات دارد که آن را تقدیس می کند و تحمّل شنیدن دشنام به آن ها را ندارد.

حضرت علی (ع) امیرمؤمنان فرموده است: «اكره ان تكونوا سبّابین» (8) کراهت دارم شما دشنام دهنده باشید، بلکه اوصاف امت ها را بازگو کنید تا مردم از آن ها عبرت بگیرند و خود شما هم درس بیاموزید، اگر امت ها موجوداند و دارای مقدّسات و کتاب، قهراً در قیامت محشور خواهند شد و برابر آن کتاب محاسبه و محاکمه خواهند شد:

«وترى كلّ أمةٍ جاثية كلّ أمةٍ تدعى الى كتابها اليوم تجزون ما كنتم تعملون» (9) نامه عمل امت غیر از کتاب شخصی هر فرد است، و چون نامه عمل فردی را به دست چپ یا راست یا از پشت سر به او می دهند. اگر برای جامعه نیز کتاب جداگانه باشد، توزیع نامه اعمال جامعه هم به یکی از اقسام سه گانه مزبور خواهد بود. فرق نامه فردی و نامه جمعی را می توان چنین ترسیم کرد که یک سلسله وظایف، فردی است که در کتاب شخصی نوشته می شود و بخشی از وظائف، جمعی است که در کتاب جامعه ثبت می گردد؛ مثلاً: امتی را در قیامت احضار می کنند که اگر در آن یک واجب کفایی امتثال نشده باشد، همه را مورد سؤال قرار می دهند. یعنی علاوه بر اینکه فرد از جهت حکم فردی خود مسئول و معاقب است، جامعه و امت نیز از لحاظ احکام اجتماعی مسئول هستند.

پس انسان از نظر قرآن دوگونه محاسبه دارد، یعنی همانطور که هر فردی به کتاب خاص خود می رسد، امت ها نیز کتاب جمعی خود را دریافت می کنند. ممکن است نامه اعمال شخصی در مسایل فردی سیاه نباشد، اما در

مسایل جمعی نامه سفیدی نداشته باشد، زیرا او در مسائل جمعی ره آوردی ندارد، گرچه از جهت احکام شخصی کوتاهی و تقصیری نکرده است.

قرآن کریم در ضمن بازگو کردن قصص امت ها می فرماید:

«و هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذَهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَاحْذَرُوا» (10) هر امتی به این فکر بود که در برابر پیامبر خود بایستد و او را دستگیر کند، و از رشد تبلیغ او بکاهد، و درباره امت هایی که در برابر انبیاء قیام می کردند و این خروج و شورش آنها بجائی نرسیده است چنین می فرماید: «ذلک من انباء القرى نقصه علیک منها قائمٌ و حصیدٌ و ما ظلمناهم ولکن ظلموا انفسهم» (11) یعنی آنچه بیان شد، از جریان های منطقه های شهری یا روستائی است که بر تو بازگو می نمائیم، بعضی از آبادی ها هنوز سرپا هستند و بعضی را مانند زرع درو کردیم و از بین بردیم. و ما به آن ها ستم نکرده ایم ولی آنان به خودشان ظلم نموده اند از این شواهد معلوم می شود جامعه و امت وجود دارد لیکن در همه مواردی که بیان نشد و یا بیان می شود، باید توجه نمود که آیا اثر تکوینی بر جامعه و امت مترتب است یا اثر اعتباری، زیرا اگر اثر تکوینی بود وجود جامعه تکوینی خواهد بود و اگر اثر اعتباری بود وجود آن نیز اعتباری می باشد.

قرآن کریم در مورد حساب عمل امت ها می فرماید:

«تلك امة قدخلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولاتستئلون عَمَّا کانوا یعملون» (12) عصاره آن این است هر امتی برای خود حسابی دارد که با همان حساب رخت بر می بندد و با همان نیز محشور می شود و سود و زیان هر امتی مخصوص همان جامعه می باشد، و امت دیگر مسئول آن نخواهد بود و درباره اهل کتاب می فرماید: «منهم امةٌ مقتصدَةٌ و کثیرٌ منهم ساء ما یعملون» (13) و همانطور که برای هر فرد شاهد اعمال وجود دارد برای امت نیز شاهد سیره و رفتار و گفتار قائل است. درباره شاهد خود می فرماید: «و جائت کلّ نفسٍ معها سائقٌ و شهیدٌ» (14) و در مورد شاهد امت می گوید: «فکیف اذا جئنا من کلّ امةٍ بشهیدٍ و جئناک علی هؤلاء شهیداً» (15) که بر اساس این آیه کریمه وجود مبارک پیامبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - شهید شاهدانست. هر امتی برای خود یک شاهد اعمال دارد که او پیغمبر و امام آن امت است و همه این امت ها و همه شهدای آنان زیر پوشش شهادت پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - هستند زیرا کلمه هؤلاء تنها راجع به خصوص امت رسول اکرم (ص) یا امت ها نیست، بلکه شاهدان آنان را نیز شامل می شود. بنابراین بر اساس نظر علامه طباطبائی جامعه دارای وجود حقیقی است.

نقد نظریه استاد علامه (ره)

در تبیین این نظریه باید دو مقدمه مورد بحث قرار گیرد:

مقدمه اول: اولاً این مطلب بحث یک مسأله تعبّدی نیست تا ظواهر الفاظ در آن حجّت باشد، پس بر فرض آنکه ظاهر چند آیه این بود که جامعه وجود حقیقی دارد، چون این مطلب عقلی و علمی است، نه تعبّدی، و از طرف دیگر ظواهر نقلی جز «مظنّه» ره آوردی ندارد و مظنّه نیز در اینگونه از مسائل حجّت نیست، حتی اگر دلیل عقلی بر خلاف آن اقامه نشود، بنابراین با صرف ظنون لفظی مطالب علمی اثبات نمی شود، مگر در حدّ مظنّه نه جزم، البته می توان در همین محدوده یعنی در حدّ گمان نه بیش از آن به اسلام اسناد داد، و گفت مظنون آنست که قرآن کریم برای جامعه و امت وجودی غیر از وجود افراد قائل است، لیکن اسناد یقینی به اسلام ممکن نیست و ثانیاً اگر برهان عقلی بر خلاف ظاهر نقلی اقامه شد، یعنی دلیل قطعی اقامه شد که جامعه وجود حقیقی یا مستقل ندارد، همه این ظواهر نقلی باید توجیه شوند، زیرا هرگز ظواهر نقلی - با اقامه برهان عقلی بر خلاف آن -

حجّیت ندارد، توضیح آنکه: برهان عقلی سه حالت دارد:

الف. اینکه عقل به طور روشن مسئله را برهانی کند که جامعه وجود مستقل ندارد، در این حال ظواهر نقلی توجیه می شوند.

ب. اینکه بطور روشن اثبات کند که جامعه وجود مستقل دارد، یعنی همانگونه که افراد موجودند جامعه نیز موجود است. در این حال عقل و نقل هماهنگ خواهند بود.

ج. اینکه برای عقل وجود جداگانه یا عدم، ثابت نشده بلکه شواهدی بر وجود او و شواهدی نیز بر عدم آن پیدا شده، عقل به جایی راه پیدا نکرد و در حالت شک می ماند و یا اینکه هیچ شواهدی بر وجود یا عدم آن قائم نشده است در این صورت ظواهر نقلی به ظهورش باقی است زیرا دلیل بر طرد این ظواهر نیست.

خلاصه آنکه عقل یا قطع به وجود مستقل برای جامعه دارد یا قطع به عدم و یا شک دارد، اگر قطع به عدم داشته باشد، ظواهر نقلی بر وجود جامعه باید توجیه شود و در صورتی که قطع به وجود داشته یا شک باشد این ظواهر به ظهور خود باقی است، با این تفاوت که اگر برهان عقلی بر وجود اقامه شد، انسان به قطع و یقین می رسد و اگر برهان عقلی و قطعی اقامه نشد، ادله لفظی جز مظنه نتیجه دیگری ندارد و در مسائل علمی مظنه کارآمد نیست مگر در همان اسناد ظنی که قبلاً بیان شد، و در همین محدوده می توان به اسلام اسناد داد.

مقدمه دوم: استاد علامه طباطبایی (قدس سرّه) فرمودند خاصیت وجود جمعی یک امت آن است که قدرت تصمیم بر خلاف را از فرد سلب می کند، یعنی اگر جامعه ای در یک سمت حرکت کرد و فردی بخواهد با وی همسو نباشد یا مخالفت کند برای او مقدور نیست، بلکه حرکت جامعه او را با خود موافق می کند چه در جنبه اثباتی و چه در طرف نفی و برای هر دو نمونه ذکر کردند، در جنبه اثباتی مانند این که اگر جامعه ای قیام و انقلاب کرد، چنین جامعه ای

یک فرد ترسو و محافظه کار را نیز با خود هماهنگ می کند و در طرف منفی مانند اینکه اگر حادثه سخت و سهمگینی رخ داد و جامعه ترسید، یک فرد شجاع و نیرومند نیز قدرت تصمیم گیری و اراده خلاف را از دست می دهد و جامعه ترسو انسان شجاع را نیز هراسناک می کند. این گونه مطالب و شواهد در حدّ تقریب به ذهن خوب است، اما دلیلی بر وجود مستقل جامعه نیست، زیرا جامعه چه وجود حقیقی داشته باشد، چه وجود اعتباری دو اثر مذکور را دارد چون اثر مجموع اراده ها بیش از اثر یک اراده است، از اینرو بر آن غالب می شود، و آن را با خود هماهنگ می نماید. پس هم سویی یک انسان شجاع با جامعه هراسناک یا فرد محافظه کار با جامعه شجاع نشانه وجود حقیقی جامعه نیست، بلکه قدرت برتر اراده جامعه از باب «مجموع الآثار» است نه بعنوان اثر جدید، مثلاً سیل خروشان که از دامنه کوه به سمت دشت در حرکت است، آب های آرام و بی حرکت برکه ها و چشمه های کوچک مسیر خود را نیز حرکت می دهد، گرچه در جهت مخالف سیل حرکت داشته باشد در حالی که سیل وجود خارجی ندارد و جز مجموع آبها چیز دیگری نیست و اثر سیل نیز جز مجموع آثار آب های جزئی چیز دیگری نیست، اما وقتی این آثار کنار هم جمع می شود، تصور می کنیم که سیل وجود جدا و مستقلی دارد، جامعه نیز احتمال دارد در انقلاب مانند سیل باشد که افراد ساکن را متحرک و مخالف را موافق می کند. غرض آنکه اگر جامعه در دو حالت، دو اثر مختلف داشت این نشانه وجود حقیقی جامعه نیست، زیرا آن چه وجود حقیقی هم ندارد این آثار را به همراه دارد و این در حقیقت مجموع آثار است نه اثر جدید، پس دلیل اعم از مدعی است، زیرا هم در مورد وجود حقیقی صادق است، و هم در مورد عدم وجود حقیقی، چون در موجود اعتباری هم صادق می باشد.

وجود حقیقی و اعتباری

غرایز عقلا و قرارهای آن‌ها بر این است که به بعضی از اموری که اصلاً وجود ندارد، وجود اعتباری و شخصیت حقوقی می‌دهند، مثلاً دولت نزد عقلای بشر یک «شخصیت حقوقی» و یک «وجود اعتباری» دارد که تمامی داد و ستدها و روابط سیاسی یا نظامی دولت‌ها با یکدیگر بر اساس آن انجام می‌گیرد.

بنابراین اگر همه اعضای دولت بر اثر سالمند شدن و از دست دادن توان کار یا انتخاب مشاغل دیگر، استعفا بدهند و اعضای جدیدی برای کابینه دولت انتخاب بشود، تمام معاهدات دولت، باقی و معتبر است زیرا دولت این معاهده را امضاء نموده و عهده دار آن است و با استعفا یا از بین رفتن اشخاص حقیقی که اعضای دولت اند نمی‌گویند دولت از بین رفت. معاهدات و تملیک و تملک‌های دولت با رفتن اشخاص نه نابود می‌شود و نه به ورثه آنان منتقل می‌شود، چون شخصیت حقوقی دولت همچنان باقی است پس عقلاً برای عنوان و جهت یک وجود اعتباری و شخصیت حقوقی قائلند که اصلاً در خارج وجود حقیقی ندارد.

اگر دولت مرکب حقیقی باشد، علل مادی آن را اجزای او می‌سازد و علت صوری آن را عنوان دولت و مانند آن بعهدہ دارد و اگر همه اعضا و اجزای قبلی آن از بین رفت ممکن نیست که مرکب بدون اجزاء وجود داشته باشد پس یقیناً دولت یک امر اعتباری و قراردادی است نه حقیقی، و وجود خارجی نداد و کارهای اعتباری متوجه جهت شخصیت حقوقی و مانند آن می‌شود؛ مثلاً مالی را وقف مطلق بیمارستان می‌کنند و بیمارستان یک جهت است که این جهت، مالک می‌شود منتها عین مال وقفی محبوس و ثمره آن که منفعت آن است مال بیمارستان می‌شود. حال اگر این بیمارستان خراب شد، بیمارستان دیگر مصداق موقوف علیه قرار می‌گیرد، این گونه از عناوین اعتباری نشانه آن نیست که آن شیء واقعاً موجود است، بلکه ممکن است موجود حقیقی باشد و مالک بشود و ممکن است موجود اعتباری و بی حقیقت باشد ولی دارای ملکیت بشود، زیرا ملکیت امر اعتباری است، و برای آن وجود اعتباری مالک کافی است.

اطلاق امت بر انواع حیوانات

قرآن کریم همانگونه که انسان‌ها را دارای جامعه و امت می‌داند حیوانات را نیز امت‌ها نامیده آیا می‌توان گفت قرآن برای حیوانات نیز یک جامعه حقیقی و وجود جمعی قائل است؟ آیا حیوانات گذشته از وجود فردی یک وجود جمعی حقیقی نیز دارند؟ مثلاً می‌فرماید: «وَمِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (16) در این آیه کریمه بر هر گروه از انواع حیوانات امت اطلاق شده است، در حالی که صرف امت نامیدن افراد یک جامعه، دلیل وجود مستقل برای حیثیت اجتماعی آن افراد نیست.

وجود حقیقی جامعه از دیدگاه روایات

ظاهر بعضی از روایات آنست که مؤمنین با هم یک حقیقت را تشکیل می‌دهند، لازم است در مضمون آنها تأمل کافی کرد که آیا همراه با استدلال است یا نه، آیا برای گروه مؤمنان اثر تکوینی جدای از آثار افراد پدید می‌آید، تا

بتوان به وجود روح جمعی آنها استدلال کرد یا نه. این روایات چند طایفه است (17) که برخی جنبه تشبیهی و بعضی جنبه تحقیقی دارد. شاید از این روایات بتوان استفاده کرد که بعضی از امت ها و جوامع دارای وجود حقیقی است: روایت یکم: عن المفصل بن عمر قال: قال ابو عبدالله (ع): ائمة المؤمنون اخوة بنو ابي و أم و اذا ضرب على رجلٍ منهم عرقٌ سهرکه الآخرون. (18)

شعر معروف «بنی آدم اعضای یکدیگرند» از همین روایات گرفته شده: یعنی مؤمنین باهم برادرند، فرزندان یک پدر و مادرند و اگر رگی از رگ های کسی آسیب ببیند سایر رگ ها و اعضاء بی خوابی دارند یعنی همانطور که اگر یک عضو از اعضاء انسان آسیب ببیند سایر اعضاء آرام نیست، یک فرد از جامعه اسلامی نیز اگر آسیب ببیند، دیگران در رنج هستند، آیا این روایت بیانگر یک حکم دستوری و اخلاقی است یا یک حکم وصفی؟ از این روایت نمی شود استفاده کرد که یک حکم وصفی باشد، بلکه ظاهر آن یک حکم دستوری است.

روایت دوم: عن ابي بصير قال: سمعت ابا عبدالله (ع) يقول المؤمن اخ المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئاً منه وجد الم ذلك في سائر جسده و ارواحهما من روحٍ واحدةٍ و ان روح المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها؛ (19) یعنی افراد با ایمان به منزله اعضای یک بدن هستند که اگر یک عضو آسیب ببیند، دیگر اعضاء نیز ناراحت هستند و ارواح دو مؤمن از یک روح است. آنگاه از باب تشبیه معقول به محسوس می فرماید ارتباط روح مؤمن به ذات اقدس اله قوی تر از اتصال شعاع خورشید به خود خورشید است. ظاهر این حدیث نشان می دهد که در امت اسلامی یک روح واحد وجود دارد حال اگر برهان عقلی بر خلاف این ظاهر اقامه شد باید این ظاهر توجیه بشود، اما اگر عقل نتوانست به این راز پی ببرد به ناچار سکوت می کند و بر فرض اثبات و تمامیت این دلیل وجود جمعی را به صورت موجه جزئیة اثبات می کند نه موجه کلیه، زیرا این روایت در محور ایمان و جامعه مؤمن است، اما در کشوری که کافران بسر می برند یا مسلمان و غیر مسلمان با هم زندگی می کنند اثبات وحدت جمعی برای آن دشوار است، چون در این حدیث و مانند آن آمده است که ارواح مؤمنین یک روح است و همه اینها بر اثر ارتباط با ذات اقدس خداوند می توانند واحد بشوند. از این بیان لطیف تر و گویاتر روایت دیگر این باب است:

روایت سوم: «عن جابر الجعفی قال: تقبضت بین یدی ابي جعفر علیه السلام فقلت: جعلت فداک ربما حزن من غیر مصیبة تصیبنی او امر ینزل بی حتی یعرف ذلک اهلی فی وجهی و صدیقی، فقال: نعم یا جابر ان الله عز و جل خلق المؤمنین من طينة الجنان و اجرى فیهم من ریح روحه فلذلک المؤمن اخ المؤمن لابیة و امه فاذا اصاب روحاً من تلك الارواح فی بلدٍ من البلدان حزنٌ حزنٌ هذه لائها منها» (20)

معنای این روایت نوعی استمداد از تحلیل روانی برای جامعه شناسی است جابر به امام باقر علیه السلام - عرض کرد: من گاهی بی جهت غمگین می شوم به طوری که نشانه اندوه را خانواده و دوستان من در چهره ام، مشاهده می کنند، بدون اینکه حادثه ناگوار و تلخی برایم پیش آمده باشد راز این مطلب چیست؟ حضرت امام باقر (ع) فرمود: اگر کسی در جایی غمگین می شود برادر مؤمن او نیز ناخودآگاه متأثر می شود برای اینکه اینها یک واقعیت و یک روح دارند، چنانکه روابط اعضای یک پیکر نیز همینطور است، زیرا اعضای دیگر بدون احساس مستقیم درد رنجور می شوند. البته این روایت ربطی به جامعه ندارد و شامل دو مؤمن نیز می شود، گرچه یکی در شرق و دیگری در غرب عالم زندگی کنند، اما اگر همه مسلمانان در یک جا بسر ببرند، آیا غیر از روحی که به تک تک آنان داده شده، یک روح واحد حقیقی در همه آنان هست یا این وحدت یک امر اعتباری است تا «بنی آدم اعضای یکدیگرند» یک حکم دستوری باشد نه وصفی؟ به حسب این روایت اگر واقعاً یک روح در افراد مؤمن باشد

و اثرش اینکه اگر کسی غمگین شد دیگران نیز غمگین هستند پس افراد مؤمن یک واحد واقعی هستند اینگونه روایات باید ارزیابی بشود تا بتوان در اثبات وجود مستقل جامعه از آن مدد گرفت.

این روایات بر فرض که به نصاب حجّیت برسد، بیگانه از مدّعا است زیرا مدّعا این است که جامعه وجود مستقل دارد ولی مضمون روایت این است که: مؤمنین با هم دارای یک روح هستند، خواه اهل یک جامعه باشند یا چند جامعه و یا اصلاً عضو جامعه ای نباشند، بلکه زندگی فردی داشته باشند، و در جامعه ای که در آن مؤمن و غیر مؤمن بسر می برند، هیچگاه بین آنها چنین رابطه ای وجود ندارد، در حالی که آنها اعضای یک جامعه اند، پس مفاد حدیث مزبور نه جامع افراد است، و نه مانع اغیار.

پی نوشت ها :

1. سوره آل عمران، آیه 185.
2. سوره انبیاء، آیه 34.
3. سوره اعراف ، آیه 34.
4. سوره انعام، آیه 108.
5. سوره انبیاء، آیه 67.
6. سوره انعام، آیه 108.
7. سوره انبیاء، آیه 58.
8. نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه 206 ص 323.
9. سوره جاثیه، آیه 28.
10. سوره غافر، آیه 5.
11. سوره هود، آیه 100.
12. سوره بقره، آیه 134.
13. سوره مائده، آیه 66.
14. سوره ق، آیه 21.
15. سوره نساء، آیه 41.
16. سوره انعام، آیه 38.
17. اصول کافی، کتاب الایمان والکفر باب «اخوة المؤمنین بعضهم لبعض»، ج 3، ص 254.
18. اصول کافی، ج 3، ص 254.
19. همان ، ص 255.
20. همان، ص 254.